

۱۳۷۸۷۶۶

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

اسکندر

ایو القاسم فردوسی

به کوشش: محمد جمالی

انتشارات آریا سان

تهران - ۱۳۹۴

سرشناسی: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان برنامه: تور: اسکندر / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش
محمد جمالی. مشخصات سربرگ: ان: آریاسان، ۱۳۹۴. مشخصات ظاهری:
۱۸۲ ص. شابک: ۹۶۴-۲۴۱-۱۹۰-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
فروست: داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی شعر فارسی قرن ۴. شناسه
افزوده: جمالی، محمد، ۱۳۰۰-، ویرانده. رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴
۱۴ش/PIR۴۴۹۱. رده‌بندی دیرینی: ۱/۲۱/۸. شماره کتابشناسی:
۴۰۰۹۲۰۸

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

اسکندر

ابوالقاسم فردوسی

کوشش: محمد جمالی

ناشر: انتشارات آرداسان

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۳-۲۴-۱

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۹	 مقدمه
۱۹	 جنگ رستم با اسفندیار
۲۴	 کشته شدن پسران اسفندیار از دست روار و فرام
۲۸	 گریختن رستم به بالای کوه
۳۴	 رای زدن رستم با خویشان
۳۶	 چاره ساختن سیمرغ رستم را
۴۲	 بازگشتن رستم به جنگ اسفندیار
۴۶	 تیر انداختن رستم اسفندیار را به چشم
۵۲	 اندرز کردن اسفندیار رستم را
۵۸	 آوردن بشوتن تابوت اسفندیار را نزد گشتاسپ

- ۶۴ باز فرستادن ستم بهمن را به ایران
- ۶۹ گرفتار شدن پسر قیدافه به دست رومیان
- ۷۲ رفتن اسکندر به سوی قیدافه
- ۷۹ پند دادن قیدافه به اسکندر را
- ۸۱ چاره نمودن سکندر با شیوش
- ۸۶ پیمان اسکندر با قیدافه و بارستن
- ۹۳ رفتن سکندر به شهر بَرهمنان
- ۹۹ رفتن اسکندر به دریای خاور و به زمین کس
- ۱۰۳ رسیدن اسکندر به شهر نَرُمپایان و کشتن ازدها
- ۱۰۷ دیدن اسکندر شگفتی‌های به شهر هَروم
- ۱۱۴ لشکر به مغرب راندن اسکندر
- ۱۱۵ جُستن اسکندر آب حیوان را
- ۱۱۷ گفت‌وگوی اسکندر با مرغان
- ۱۱۹ دیدن اسکندر اسرافیل را

- ۱۲۱ بستن اسکندر به یاجوج و ماجوج را
- ۱۲۵ دیدن اسکندر مرده را در ابواب یاقوت زرد
- ۱۲۶ دیدن سکندر درخت سوا را
- ۱۳۱ رفتن اسکندر به نزدیک کشور یمن
- ۱۳۷ رسیدن اسکندر به کشور سب و جنگ کردن
- ۱۴۰ لشکر کشیدن سکندر سوی بابل
- ۱۴۳ نامه‌ی اسکندر نزد ارسطاليس و پاسخ یافتن
- ۱۴۶ نامه‌ی اسکندر به نزدیک مادر و اندرز کردن
- ۱۴۹ مردن اسکندر به بابل
- ۱۵۲ شیون حکیمان بر اسکندر
- ۱۵۵ شیون کردن مادر و زن اسکندر بر او
- ۱۵۷ گله کردن فردوسی از پیری و دهر
- ۱۵۹ اشکانیان
- ۱۶۳ آغاز داستان اشکانیان

- ۱۶۴ خواب ییدن، بک درکارِ ساسان
- ۱۶۸ زادن اردشیر بابکان
- ۱۷۰ آمدن اردشیر به رتبه اردان
- ۱۷۴ دیدن گلنار اردشیر را، مردن بیک
- ۱۷۷ گریختن اردشیر با گلنار
- ۱۷۹ آگاهی یافتن اردوان از کار گسار و اردشیر

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زمان، کمالات تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سراینده‌گان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که در چهره‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادیبان را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی و ماندگار شدن بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصی بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی زبسر است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروز آرامگاه اوست. فردوسی

مردی رطین پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه پس و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احساس کند و بتواند از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادب کار بر نداشت تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می‌آید جاودان نماید، برای ایرانی که می‌خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسخی «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به شوق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین

نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجائیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریدار گونه آثار بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز رود کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه آنها را او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و س.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۴۰۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در این عهد قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
 ثریا چو من منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 و در یک قطعه منسب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:
 در ایوانها هم بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از سهرن فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجاکه تصاویر آنها را در ایوانها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌کرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، داستان بیژن را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در بیان نهالیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچید بر خویشان بیژن	که چون ز من سازم برهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجرا	ببرم فراوان اسب را سرا
به پیمان جدا کرد از او خنجرا	به چربی کشید من به بند از لرا

گو دست بسته برهنه سرا	حر آمد به نزدیک شاه اندرا
یکی را ز پولاد پیراهنا	یکی دست بسته برهنه تن
فزونی سگالد همی برهن	بینی به این بدکنش دیمنا

یعنی ده درصد این با قاضی ابی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شرح نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معلوم کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را زنی آن نبدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که راوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرخ گرفتم به فال	همی رنم بر دم به بسیار سال
ندیدم سرافراز و بخشیده‌یی	پگاه حیان مرد خشنده‌ای
همه این سخن بردل آسان نبود	جزاز و خامش هیچ درم آن نبود
به جایی نبود هیچ پیدا درش	جزاز نام شاهی نبود نسش

اگر نیک بودی بشایستی	که اندر خور باغ بایستی
بدان تا سازوار این گنج کیست	سخن را نگه داشتیم سال بیست
که او را کند ماه و کیوان سجود	جگر ندارد محمود با فر وجود
جهاندار چون او ندارد بیاد	بسیار شست و بر تخت داد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی گذاشت و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال ۳۹۴ یا ۳۹۵ اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقاربورن خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و نهیست بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیش درد و رنج

به پیش اختر دیر ساز آمدم	به تاریخ شاهان نیاز آمدم
نبشتند یکسر سخن رایگان	بزرگان و با دانش آزادگان
تو گفתי بدم پیش مزدورشان	نشسته نظاره من از دورشان
بگفت اندر احستشان زهره‌ام	جز احست زیشان بهر بهرهم
وزان بند روشن دل خسته شد	سر بدره‌های مهر بسته شد

در چنین حالی بود که دلاور تاج‌نامه محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به سلاطین و بزرگان برای گستردن نام و آوازه خود به شاعر می داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهانه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم بایر شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلف از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگار ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می بایست! بدین گونه پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت

پادشاه عرش قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت. مانچه پادشاه همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمامی وقفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و ساسانی سود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او هم ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً حمل دشنامهای فردوسی به ابناء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشی که به گرد او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. با آزاده مرد درست‌اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود برد و تندی شد که به جرم الهاد

در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و ری پدر ازرق، شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و برگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شاهی مانع باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از پاک و بزرگ، می رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار نزدداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناندی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۱۱۱ هجری در زادگاه خود «باژ» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.